

منت حدایم از تو جل که طاعتش موجب
فریبست و بشکندندش فریاد نعمت
بر نفسی که فریاد میزند در محبت
برای آید مغفرت زات بس در غمی در وقت
موجود است و بر هر معنی شکر واجب است
از دست و زبان که بر آید کز عهدت
شکرش بد آید اعموال داور شکر و طیل
موج عبادی السلوک بیت بند هان که
تقصیر جویش عذر بد آید گاه حد آید و آید
در این دنیا و آخرت ندیش کس نتواند
که بجا آید باران بر همه نی حسابش
همه را سید و خواجه نعمتی در جنتش
همه جا سید براه ناموس بندگان بکناه
فاحش نداند و وظیفه سروزی حور
بکلی بند شعر ای که می که از
نخزانه عجب کبر و ترس وظیفه حور

یا فتنه کفر و جور با بنزندش و نفع کندش
تا چندین دروغ چرا گفت گفت اخی خدا
و نذر و کفر این سخن در کرم اگر راست
نیاست بهر عقوبت که فرمای سزاوارم گفت
آن چیست گفت ندانم بسمع مبارک خداوند
رسید است بانه قطع غریبی که ماست
بیش او تر در پیمان است و بیش حجه
دروغ که ز بند لغو است بند دی مرحی
که همان دیده بسیار گوید در دروغ تک بند
و گفت از این راست تر سخنی نیکنه است
و فرمود تا نایم مورد او بود میتا از بند کجا
یکی از بند بند بند بند بند بند بند بند
و اصلاح بندگان را بجهد توسط کرد در انفا
بخطاب ملک که فرستاد بندگان در حج
استخلاص می کرد ند و تو کلاه در معیتش
و لطف کرد ند و بند کاد که بند بند
با نوا بگفتند تا سند از سرخ حجاب او